

تهیدستی بی نیاز

فرازهایی از زندگی بانوی انقلاب، خدیجه ثقفی (همسر امام خمینی، رحمة الله علیهما)

«من هر چه دارم از خانم دارم.» این کلام مختصر اما عمیق از امام خمینی (ره) است. مردی که به اعتراف مخالفانش دنیا را تغییر داد و قرن بیست و یکم را نه قرن اتم یا فناوری، بلکه باید به نام او، «قرن خمینی» نامید. «رشد جوان» در این دوره، شما را با زوایایی از زندگی همسر با وفا و فداکار رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران آشنا خواهد کرد. سرگذشتی که بیشتر از زبان خود ایشان نقل شده و در نوع خود دلنشین و پندآموز است.

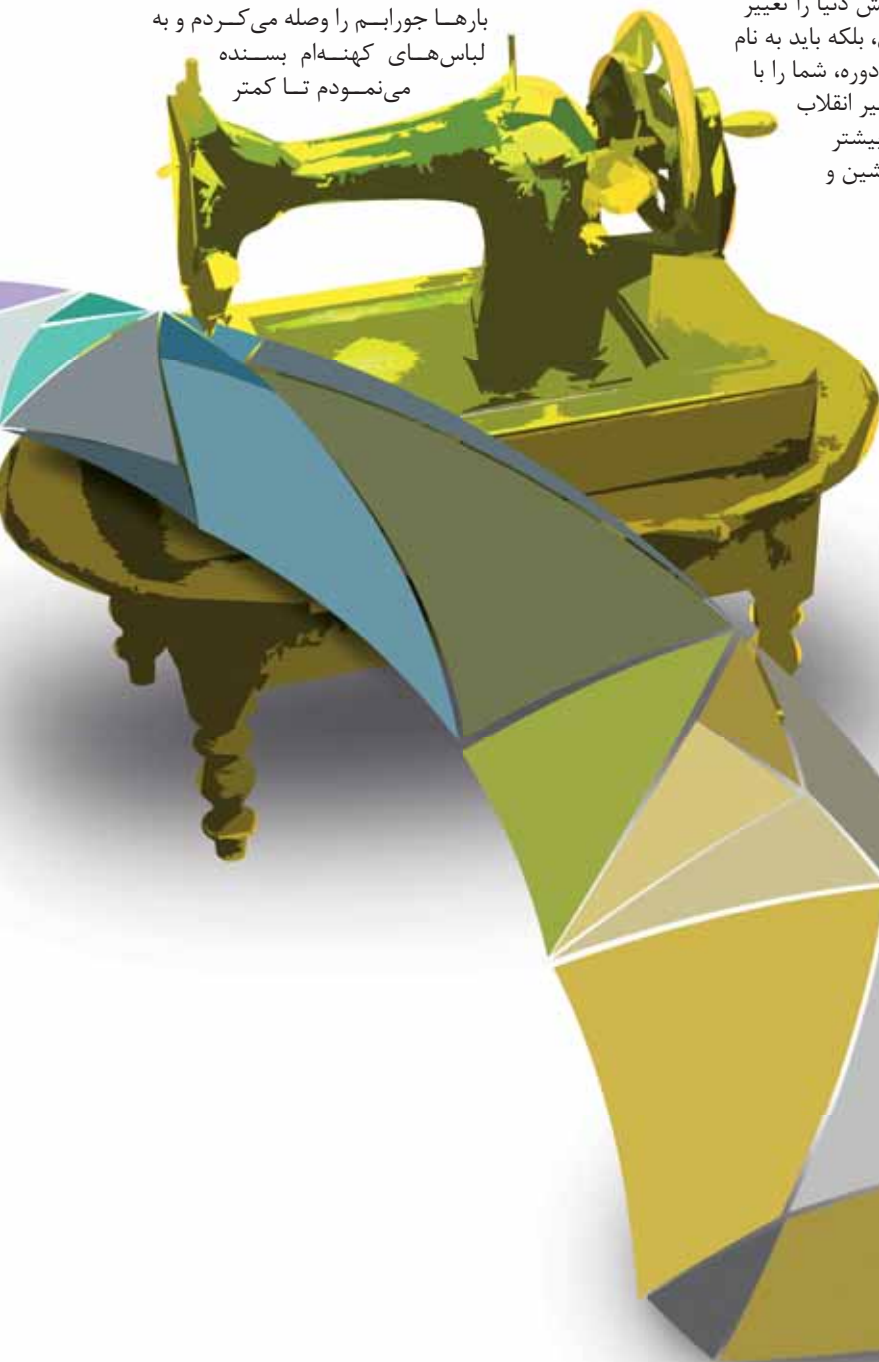
اگر تهیدستی آقا روح الله را در آن روزها شرح دهم باعث تأثر می شود. گرچه مقدار زیادی از وضع سختمان را در آن ایام فراموش کرده ام، ولی یاد می آید، زمانی پول شیر برای فرزندان نداشتیم. امروز را موکول به فردا می کردیم و فردا را به پس فردا؛ یک چارک (حدود ۷۵۰ گرم) شیر پنج شاهی^۱ بود، ولی متأسفانه پنج شاهی در بساط نبود. فرزندان گرسنگی می کشید و ما پنج شاهی نداشتیم، ولی با تمام این احوال آقا زیر بار شهریه نمی رفت. حاضر بود بچه اش گرسنگی بکشد، حتی شیر نداشته باشد، ولی از کسی پول و شهریه نگیرد. آن هم شهریه ای که همه طلبه ها و فضلا می گرفتند.

اگر او از همه آقایان و مراجعی که شهریه می دادند، شهریه می گرفت، به ده تومان می رسید و وضعمان خیلی خوب می شد. او فاضل بود و همه او را به فضل و علم می شناختند. مراجع حاضر بودند پول هایی غیر از شهریه هم به او بدهند. مگر حوزه علمیه چند تا حاج آقا روح الله داشت؟ ولی او زیر

بار این حرفها نمی رفت، چرا که اگر می رفت حوزه صاحب حاج آقا روح الله نمی شد! او تلخی ها را به ما چشاند تا شیرینی آزادی را بچشیم، و من صبر را پیشه خود ساختم تا او حاج آقا روح الله باقی بماند. خلاصه آنکه سختی ها و مشکلات را به زانو در آوردم...

سعی کنید ساده زندگی کنید. سعی کنید قناعت را پیشه خود کنید. سعی کنید زیر بار هیچ کسی برای منزل بهتر و زندگی مرفه تر نروید. اگر کسی بخواهد سربلند و با شرافت زندگی کند، باید توجه داشته باشد که زرق و برق دنیا او را نفریبد.

بارها جورابم را وصله می کردم و به لباس های کهنه ام بسنده می نمودم تا کمتر



که دنبال مد نمی‌رفتیم، یعنی توان رفتنش را نداشتیم. نه تنها در مورد جهیزیه، بلکه به‌طور کلی وقتی می‌خواستیم برای خود و یا بچه‌هایم چیزی بخرم مسائلی را باید در نظر می‌گرفتم. اولین مسئله مهم محکمی پارچه و یا جنسی بود که باید می‌خریدم. بعد اگر امکانش بود، می‌رفتم سراغ اینکه چه رنگ و یا شکلی بهتر است. برعکس امروزی‌ها و اعیان زمان گذشته، هیچ‌گاه دوام جنس را با زیبایی عوض نکردم، چرا که سالی می‌آمد و می‌رفت و ما یک بار خرید می‌کردیم. باید محکم بود تا دوام یک سال پوشش بچه‌ها را با آن همه شیطنت‌هایشان داشته باشد. از آنجا که از خیاطی سررشته‌ای داشتم، خیاطی تمام جهیزیه بچه‌ها را خود به تنهایی انجام می‌دادم؛ حتی پرده و لباس‌های ضخیم را.

حالا اگر بد می‌شد من مورد سؤال بودم، نه اینکه مورد تعرض باشم که چرا به خیاط نمی‌دهید! اصلاً تصور خیاط هم در ذهنم نمی‌آمد، چه رسد به اینکه کدام بهتر می‌دوزد. زیرا قبل از هر چیز این مسئله مطرح بود که خیاط پول می‌گیرد و وقتی پول نداشتی، وجود و عدم خیاط یکسان بود و ما پول نداشتیم. خلاصه آنکه هر سه دختر را با کمال اقتصاد و خوش‌سلیقگی که باید گفت، خوب و سبک، جهیزیه دادیم.

کسانی که مرفه‌اند دارای ذوق‌های خاص طبقه اشراف هستند، چرا که از درد و رنج تهیه غذا و پوشاک فارغ‌اند و فرصت کافی برای فکر کردن در موارد گوناگون و تنوع بخشیدن به زندگی را دارند.

اشکال نشود که این همه نقاش و مجسمه‌ساز فقیر داریم، نه مقصودم این نیست. مثلاً پرده، لحاف، تشک، تخت، فرش، استکان و نعلبکی، پیراهن، کت و شلوار، کراوات، جوراب این‌ها که دیگر خود هنر نیستند. تمام تغییراتی که این وسایل جزئی پیدا کرده‌اند، بدین خاطر است که کسانی بوده‌اند که غم نان و آب نداشته‌اند؛ مریضی بچه و نبود دارو آنان را رنج نمی‌داده است. به فکر افتاده‌اند که مثلاً تا کی توی استکان دراز و پهن چایی بخوریم! کمرش را باریک کرده‌اند. گفته‌اند تا کی پرده‌مان ساده باشد، گلدار بافته‌اند....

وقتی تو گرسنه‌ای، نمی‌فهمی رنگ چیست تا چه رسد به تند و ملایمش. وقتی گرسنه بودی، همیشه گلیمت راه‌راه است. همین که تغییر کرد، بدان که کمی از فقر رسته‌ای و البته قناعت را داستانی دیگر است و گل و رنگ و تنوع و گرسنگی و سیری و فقر و استغنا در آن وادی مفهومی دیگر دارند که در این نوشته نمی‌گنجند.

باز رشته کلامم بریده شد. سخنم این بود

برای خانه هزینه شود. البته حداقل سالی یک جفت کفش، یک چادر نماز، یکی دو پیراهن برای خود و فرزندانم تهیه می‌کردم. من از اینکه چیزی از آقا بخواهم که میلش نباشد و یا امکاناتش اجازه ندهد، پرهیز داشتم.

ده سال اول را با فقر و فاقه، تنگدستی و نداری سپری کردیم، ولی در ده سال دوم به‌خصوص اواخر آن، قدری وضع بهتر شد. در همین دهه هم بود که به اصطلاح باید رفته‌رفته دخترها و پسرها را به خانه بخت می‌فرستادیم و تمام زحمات‌ها به عهده شخص فقیر بود. با تمام فشارهای اقتصادی و تنگدستی جهیزیه‌ها را تهیه کردم...

مثلاً پارچه لحاف کرسی جهاز دخترم را سه متر، سه متر تهیه می‌کردم، چرا که توان خرید کامل آن را نداشتیم. بعضی چیزها را که خودم از زمان سابق داشتم و می‌رفتم سر بچه‌هایم. دیگر فکر مُد را هم نمی‌کردم و به زندگی طلبگی عادت کرده بودم. بدون شک مد رابطه مستقیم با رفاه دارد. سال‌هاست گلیم‌های دهات راه‌راه است و زندگی مردمان آن دیار باصفا می‌گذرد. ولی افرادی که مرفه هستند، در فکر تغییر همه چیز زندگی‌اند.

رعایت شأن همسر



خانم با توجه به اینکه نسبت به پوشش و زندگی، ذوق و سلیقه خاصی داشتند، اما همواره شأن زندگی یک مرجع، و بعد از انقلاب، شأن زندگی یک رهبر را حفظ می‌کردند. برای مثال، در این سفری که به تهران داشتند، حدود سه سال قبل از انقلاب، همراه خانم برای خرید کفش رفته بودم. خوب به خاطر دارم ایشان گفتند: «کفشی می‌خواهم که هم بتوانم در عروسی بستگانم در شهر تهران که همگی بسیار خوش‌پوش هستند، بیوشم و هم هنگامی که به کفش‌داری نجف می‌دهم، مناسب باشد.»

من خندیدم و گفتم: «خانم جمع کردن این دو خصوصیت در یک کفش امکان‌پذیر نیست. دو کفش بخرید.»

لیکن ایشان بالاخره کفش ساده و در عین حال شکلی را پیدا کردند و خریدند، و قانع به خرید دو کفش نشدند.

به نقل از: لیلی بروجردی، نوه خانم